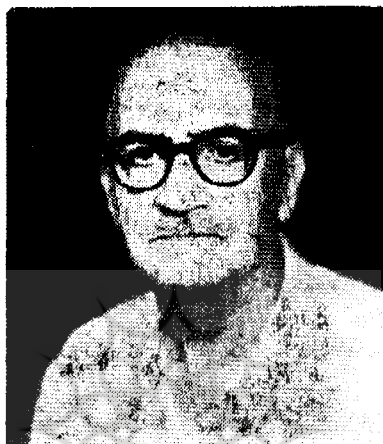


نویسنده ارجمند - علاء الدین تکش

رضائیه

بابا - بیگلربیگی



عصر روز جمعه پانزدهم بهمن ماه سال ۱۲۷۱ خورشیدی مطابق با پانزدهم شهر رجب ۱۳۱۰ قمری در خانواده مرحوم حبیب الله خان - بیگلربیگی افشار ارومی فرزند ذکوری تولد یافت که او را با اسم جد فقیدش میر شمس الدین آقا از کبار علمای فاضل آن عهد (شمس الدین) نام نهادند، در اوان تولدش شادروان میرزا حسنعلی (پریشان) شاعر ارومی که منشی جد این نوباوه بوده چکامه تبریکی ساخت و ماده تاریخ تولد او را بدین سان پرداخت: «دیده آل حبیب از شمس دین پر نور شد ۱۳۱۰» شمس الدین بعدها با احترام جدش (بابا) نامیده شد. او فرزند شادروان میرزا حسینخان - جهانگیری افشار و او نیز فرزند مرحوم بیگلربیگی بود. پدران بابا جد برجست مردان شایسته و غیرتمند و رشیدی بودند که - مرزداری حدود شمالغرب کشور را با منصب بیگلربیگی گری عهده دار بودند و بارها در نبردهای داخلی و خارجی در

رکاب شاهان صفوی و افشاری و قاجاری با سمت سرورداری جانفشانی و جان نثاری نموده اند که شرح آن در صفحات تاریخ این دیار مندرج است .

بابا طبق معمول در هفت سالگی به مکتب رفت و در آموزشگاه (کاتولیک) میسیون فرانسوی شروع به تحصیل فارسی و فرانسه کرد و موفق به پایان آن مدرسه شد . سپس داخل کالج (معرفت) آمریکائی گشت و با ادامه تحصیل فارسی و انگلیسی موفق به پایان کالج مزبور شد که آشنائی کامل او بزبانهای انگلیسی و فرانسه یادگار آن عهد و زمان است .

او در ایام جوانی عاشق بیقرار شکار بود و کمتر کوه و کمری می توان در محلات رضائیه پیدا کرد که او پای پیاده و یا سواره آنرا نهییموده و در نه نور دیده باشد که البته منظور ورزش و کیفیت کار بود نه کمیت آن . بعد از پایان تحصیلات خویش جهت اكمال تحصیلات عالی به عازم حرکت با آمریکا بود و مقدمات کار از همه جهت فراهم آمده بود که آغاز جنگ اول بین المللی دیار ارومی و اطراف آنرا چنان آشوب و فتنه فرا گرفت که احدی را امید حیات فردا نبود ! ناگزیر در ارومیه ماند و بدستور جدش تن باز دواج داد

بابا علاوه بر اینکه یکی از ادبای نامی این دیار شاعر پرور است ، در دیاری که استاد مسلم موسیقی (ابوالمفاخر صفی الدین عبدالعزیز ارومی) را در دامان ناز خود پرورده ، در موسیقی و نواختن تار نیز ید طولائی دارد .

تارش تار دلها را نوازش میدهد و پنجه سحارش غوغاها برمی انگیزد . شورش شنونده را بچنان شور و حالی می کشاند که خود را در چند قدمی فرشتگان عالم علوی احساس می کند . ابو عطایش عطائی از مواهب آلهی است . بیات ترکش ترک سازی می کند . افشارش از فشار درد و رنج میگذرد و تسخیر دلها مینماید و به چهارمضربش پای میکوبند و دست می افشانند ...

در اسفند ماه سال ۱۳۰۳ شمسی که شادروان (عارف) غزل میهنی معروف خود را بمطلع :

د ز عشق ، آتش پرویز آن چنان نیز است

که يك شرارهٔ سوزان سوار شبدیز است ،

در آذربایجان ساخته و مصمم بود در تبریز کنسرتی بدهد ، اورا نیز با عده‌ای از هنرمندان شهر ما به تبریز دعوت کرد تا صدای شورانگیز اورا همراهی نمایند ، مقامات تاربا بای ما خالی از حشو و زواید است . او آنرا مینوازده که شاه مقام آوازهای اصیل وطن ماست . همانطور شعرش نیز کوتاه است و بمصداق (ماقل و دل) او از انواع شعر تنها رباعی را انتخاب کرده که باید گفت به تنهایی هر يك از آنها يك غزل کامل شور انگیز است .

او در باغبانی نیز چیره دست است و شاید حوادث ایام و سوانح و آلام روزگار که بسا و روی آورده ، تنها صفای باطن او نیست که او را شاداب و سرزنده نگه داشته ، بلکه شعرا و تارا و گل‌های نازنین او نیز هست . صاحب‌دلان راست دریابند که بابا با گل خود چگونه شکوهٔ لطیف دارد : انسانی و مطالعات فرهنگی

د ای گل اگر ت می نزدم بیوندی

اکنون که ز شاخه سربرون آوردی

باز هم از گل :

د این غنچه که در بستر سبزش خفته

بوئید و ببینید نه چینیید آنرا

در خانه و کاشانهٔ بابا بروی همه باز است و دل مصفای او محرم راز . در این

منظومه از دست تطاول کودکان رنج میبرد :

« دوستانیکه بکشانه من می آیند
 یا به گلکشت و تماشای چمن می آیند
 خواهشی دارم و ممنون بشوم از آنها
 که بهمراهی خود بچه نیارند اینجا
 وین سرا محفل انس است نه جای اطفال
 نیست میدان دوچرخه نه زمین فوتبال
 هفده ساله اگر دختر نازی دارند
 گو بیاید که بچشم قدمش بگذارند
 هیجده ساله پسر نیز چه عیبی دارد
 پدرش آرد و بر دست منش بسپارد
 گر بشرطی که بگفتندشان دمساز است
 در این خانه بروی همه یاران بازا است»

اینک که لبانش به می ناب ارومیه تر نمیشود و طیبب بیمر و منع اش میکند،
 بدین سان ناله سر میدهد: *ژوبشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

« یکدور بدور لاله مستی کردم
 چون لاله سرا انجام قدح بشکستم
 یا این رباعی نغز و دلپذیر:
 بی نشئه وجود وزندگی یعنی چه؟
 بی مطرب و می جهان چه معنی دارد؟
 و رباعی حسرت بار دیگر:
 « بی باده ناب شعر گفتن مشکل
 در بزم وصال ناچشیده می ناب
 دیدی که چگونه ترک هستی کردم؟
 بی خود همه اینها بی معنی یعنی چه؟
 با حرمت باده بندگی یعنی چه؟
 بی جام شراب در سفتن مشکل
 بنشستن و ساده ساده رفتن مشکل»

اینهم منظومه پرشور دیگر با مضامین بدیع و تخلص او (شمسی)

« از بهر عرق دلم عرق میریزد این غنچه دل ورق ورق میریزد
 ساقی دم صبح است عرق ریز بجام زیرا که ز آسمان شفق میریزد
 بنگر به سما که پر تو طلعت حق از اوج فلک طبق طبق میریزد
 گر باده خوری بخور بشکرانه وی کاین حیلہ گناه ماسبق میریزد
 (شمسی) تو کرم بین که ز میخانه غیب در مشربۀ تو نور حق میریزد »

بابا گاهی از شور و حال جوانی دم میزند !

« دل در هوس لاله رخا است هنوز در بند سر زلف بتا است هنوز
 اعضای وجودم ز غمت فرسوده ای فتنه بیا دلم جوانست هنوز »

گاهی نیز آیات یأس و پیری و شکستگی میخواند :

« شور از سرو عشق از دل و نور بصرم رفت
 زیبائی عالم همه اش از نظرم رفت
 يك آتش سوزان بود این عالم پیری
 کفتاد بجانم همه خشک و ترم رفت »

اینهم دل دیوانه بابا :

« در زلف تو صدها دل دیوانه توان یافت
 در چشم تو صد غمزه مستانه توان یافت
 طالع نشد آن گردش چشمان تو بینم
 این گردش پیمانہ به میخانه توان یافت »

اینهم بدوست شاعرش (صفای کاشانی)

« امشب تو بدین خانه صفا آوردی
 يك انجمن از اهل و فسا آوردی

بیمار غمت بودم و میمردم من

از نوش لبث مرا شفا آوردی ،

باباخان - بیگلر بیگی از باز نشستگان عالیرتبه راه آهن دولتی ایران است و سالی است برضائیه موطن و مولد خود آمده و رحل اقامت در سرزمینی افکنده که چشم مسافر بر جمال بی مثالش افتد عزم رحیلش بدل شود باقامت . اینک چشمش به جمال شهر و دیار خود روشن و دلش خرم و گلشن است ، بگذار بابا سالیان دراز را با شعر خود با تار خود با گلپای خود همدم و همراز باشد و با ساغرگیران بی بیاك هماواز این شعر طنزآمیز او را بخودش بازخوانیم :

« در فصل بهار ترك می بهر چه بود ؟

در موسم گل علت این قهر چه بود ؟

برخیز و بخور باده مگر نشنیدی

از برگ خزان وفای این دهر چه بود؟»

جبر و تفویض - اشاعره گویند انسان در تمام کارها از خیر و شر مجبور است و اگر خدای تعالی برای کارهای خیری بنده را سزا و کیفر دهد عدل است نه ظلم زیرا نسبت قبح بخدا نمیتوان داد تا ظلم موضوع پیدا کند پس هر چه نسبت بدیگران ظلم است نسبت بخدا عدل خواهد بود.
(کنجینه کنجوی)